

بدترین و بهترین خبر اردوگاه

به گفته خودش یکی از خوشحال‌کننده‌ترین اخباری که خوانده، خبر آزادسازی خرمشهر بوده که بعد از خواندن آن، اسرا خوشحالی می‌کردند، به یکدیگر تبریک می‌گفتند و خدا را شکر می‌کردند.

او ناراحت‌کننده‌ترین خبر را خبر رحلت امام خمینی (ره) بیان می‌کند و می‌گوید: هیچ شکنجه و سختی‌ای ما را این قدر ناراحت نکرده بود. از آن طرف عراقی‌ها این قدر از این موضوع خوشحال بودند که خودشان خبرش را از بلندگوهای آسایشگاه پخش کردند و از این طریق مطلع شدیم.

بعد از شنیدن این خبر، اسرا تا مدت‌ها پیکر بودند و حتی با وجود ممنوع بودن عزاداری، سوگواری‌هایی برای امام‌راحل (ره) انجام دادند.

عباس زاده خاطرات تلخی از شکنجه‌ها دارد؛ از روزهایی که باید از تونل عراقی هارد می‌شدند و آن‌ها با چوب، باتوم، کابل، میلگرد و... بر سر و روی اسرا می‌زدند طوری که حتی یک نفر جان سالم به در نمی‌برد. خودش هم در همین مسیر بینی‌اش آسیب دیده و چشمش پاره شده و خون‌ریزی داشته طوری که چند روزی بینایی نداشته است. خاطره دیگری از زمانی است که عراقی‌ها از اسرا خواسته بودند بلوکه‌های سیمانی درست کنند، اما آن‌ها به خاطر اینکه این بلوکه‌ها مانعی برای رزمندگان هایمان نباشد، زیر بار ساختنش نرفتند و با این سربلایی، آزار و شکنجه‌های عراقی‌ها علیه‌شان چند برابر شده بود.

گمان نمی‌کردیم آزاد شویم

عباس زاده کارت اسارتش را از جیبش درمی‌آورد و نشان می‌دهد: ۳ هزار و ۶۱۵ روز اسارت. او می‌گوید: خودمان را برای روزهای سخت‌تر آماده کرده بودیم. گمان نمی‌کردیم روزی از دست بعضی‌ها راحت شویم، اما انگار معجزه‌ای رقم خورده بود و رزمندگان ما پیروز شده بودند. او تعریف می‌کند: ابتدا که گفتند می‌خواهند اسرا را آزاد کنند باور نمی‌کردیم و با خودمان می‌گفتیم حتماً باز عراقی‌ها توطئه‌ای دارند.

اسم عباس زاده این بار هم جزو اولین گروه‌های اعزامی بوده و مرداد سال ۱۳۶۹ با اولین اتوبوس‌ها به مرز فرستاده می‌شود.

او می‌گوید: از بغداد ما را به مرز خسروی آوردند. آنجا که ماشین‌های ایران را با عکس امام و پرچم کشورمان دیدیم دیگر باورمان شد که آزاد شده‌ایم. بعد به سرپل ذهاب رسیدیم؛ جایی که در آن اسیر شده بودیم. بعد هم به تهران و از آنجا به مشهد آمدیم.

پای اعتقاد اتمان ایستاده‌ایم

براتعلی عباس زاده یک سال بعد از آزادی از اسارت به استخدام هلال احمر مشهد درمی‌آید و سی سال برای این نهاد خدمت می‌کند. البته او در مجتمع پرورشی کودکان شهید هاشمی نژاد (شیرخوارگاه) که آن سال‌ها زیر نظر هلال احمر اداره می‌شد، فعالیت می‌کرد. حاج براتعلی همان سال ازدواج می‌کند و حالا سه فرزند دارد. خانواده عباس زاده همچنان پای آرمان‌های انقلاب ایستاده‌اند، به طوری که این شب‌ها در خیابان حضور دارند و پرچم می‌گردانند.

او می‌گوید: ما از اعتقادمان کوتاه نمی‌آییم و هنوز همان دیدگاه‌ها و باورهای زمان جنگ تحمیلی هشت ساله را داریم. هرچند مشکلاتی در کشور وجود دارد، اما دلیل نمی‌شود اعتقاد و انقلابمان را رها کنیم.

به نظر او اکنون که میدان نبرد دست نیروهای مسلح است، مردم باید خیابان را در دست بگیرند و پشتیبان ولایت فقیه باشند.

این آزاده سال‌های جنگ می‌گوید: اکنون که مادرگیر جنگ هستیم اگر ذره‌ای کوتاهی کنیم ممکن است دشمن بر ما مسلط شود، پس گوش به فرمان رهبرمان آقا سید مجتبی می‌مانیم و تا زمانی که ایشان نگوید، خیابان را رها نمی‌کنیم.

